

## وقت آن است که از اسرائیل اعلام استقلال کنیم

نویسنده: کریس هجس

ترجمه ای از سخنرانی کریس هجس (Chris Hedges) رئیس سابق دفتر نیویورک تایمز در خاورمیانه که در روز پنجشنبه ۲۲ مه ۲۰۰۸ در دانشگاه پرینستون (آمریکا) ایراد کرده است.

اسرائیل بدون ایالات متحده احتمالاً وجود خارجی نداشت. در جنگ ۱۹۷۳، زمانی که نیروهای مصری برخوردار از آموزش و حمایت شوروی از کانال سوئز گذشتند و سوریه ای ها در ارتفاعات گولان نیرو پیاده کردند، چیزی نمانده بود که اسرائیل نابود شود. هواپیماهای حمل و نقل نظامی غول پیکر آمریکایی برای نجات این کشور سررسیدند. هر نیم ساعت یک هواپیما بر زمین مننشست تا ارتش درب و داغون شده اسرائیل را که اغلب سلاح های سنگین خود را از دست داده بود تعمیر کنند. تا زمانی که جنگ به پایان رسید، امریکا ۲ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار کمک های نظامی فوری به اسرائیل داده بود.

این مداخله آمریکا که جهان عرب را به خشم آورد باعث شد که کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) با تحریم نفتی، مدتی اقتصاد کشورهای غربی را فلج کنند. این امر شاید برجسته ترین مثال برای حمایت حیاتی بوقفه ای باشد که ایالات متحده برای دولت یهود فراهم کرده است.

دولت اسرائیل در نیمه شب ۱۴ مه ۱۹۴۸ زاده شد و آمریکا ۱۱ دقیقه بعد آن را به رسمیت شناخت. از آن زمان هردو کشور در آغوش مرگبار یکدیگر قفل شده اند.

واشنگتن، در آغاز روابط دو جانبه، متوانست تأثیری میانبروانه داشته باشد. یک رئیس جمهور مثل آیزنهاور که پس از اشغال غزه توسط اسرائیل در سال ۱۹۵۶ از کوره در رفته بود از او خواست که از آنجا عقب نشینی کند و چنین شد. طی جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷ هواپیماهای جنگی اسرائیل کشتی آمریکایی لیبرتی را بمباران کردند. این کشتی که پرچم آمریکا بر آن در اهتزاز بود و ۱۵ مایل(\*) از ساحل اسرائیل فاصله داشت پیام های تاکتیکی و استراتژیکی دو طرف را استراق سمع میکرد. حملات اسرائیل باعث مرگ ۳۴ ملوان آمریکایی و ۱۷۱ نفر زخمی شد. این حمله عمدی برای مدت کوتاهی شور و علاقه واشنگتن را نسبت به اسرائیل دچار سردی ساخت ولی ثابت شد که چنین گسستهایی جز در حد چاله و دست انداز نبوده و راه به زودی توسط لابی (گروه فشار) اسرائیل که هرچه مجهزتر و پیچیدهتر شده و هرچه بیشتر نیازهای مالی اسرائیل را برآورده میکند صاف شد. این گروه فشار دست به کار گردید تا سیاست خارجی اسرائیل و آمریکا را درهم ادغام کند.

اسرائیل از این اتحاد فوایدی عظیم برده است. بیش از ۱۴۰ میلیارد دلار کمک مستقیم نظامی و اقتصادی آمریکا نصیبش شده و ۳ میلیارد دلار هرساله کمک مستقیم دریافت کرده است که تقریباً یک پنجم بودجه کمکهای خارجی آمریکا است. با اینکه بخش اعظم کمکهای خارجی آمریکا مشروط به این است که خریدهای نظامی مربوط به قرارداد از کالاهای ساخت آمریکا باشد، اما اسرائیل مجاز است تا حدود ۲۵ درصد از پول کمکی را یارانه صنایع دفاعی سودآور و فزاینده خود کند. برخلاف دیگر ملتها، اسرائیل از حساب پس دادن دربارہ اینکه پول کمکی را چگونه خرج میکند، معاف است. پولهای موجود هم بنا بر عادت همیشگی صرف ساختن شهرکهای مهاجر نشین یهودی می شود و نیز حمایت از اشغال سرزمین های فلسطینی و ساختن حصار و دیوار امنیتی که حدوداً هر مایل آن یک میلیون دلار خرج بر می دارد،

دیوار در تمام ساحل غربی میسجد و کانونهایی گسسته از یکدیگر پدید میآورد از اهالی فلسطین که دچار فقر شدیدند و در گنوهای محاصره شده بسر میبرند. وقتی ساختن دیوار به پایان رسد حدوداً ۴۰ درصد از سرزمین فلسطین (\*\*\*) را بلعیده است. این بزرگترین عملیات غصب زمین از جنگ ۱۹۶۷ تا کنون است. اگرچه آمریکا رسماً با توسعه شهرک سازبها و کشیدن دیوار مخالف است، اما همچنان بودجه این اقدامات را تأمین میکند.

آمریکا تقریباً ۳ میلیارد دلار برای اسرائیل منظور کرده تا سیستم تسلیحاتی خود را توسعه دهد و این

امکان را برایش فراهم آورده تا به پیشرفته ترین سلاحها در زرادخانه آمریکا دسترسی داشته باشد، از جمله به هلکوپترهای تهاجمی بلاکهاوک و جت‌های جنگی اف ۱۶. ایالات متحده همچنین به اسرائیل امکان داده تا به اطلاعاتی سری که متحدان آمریکا در ناتو نیز از آن محروماند دست پیدا کند. هنگامی هم که اسرائیل حاضر نشد قرارداد منع گسترش سلاحهای اتمی را امضا کند و خود نخستین برنامه سلاحهای اتمی منطقه را به اجرا گذاشت ایالات متحده ساکت ماند و هیچ اما و اگر نکرد.

سیاست خارجی آمریکا به ویژه در دولت کنونی بوش ادامهاست از سیاست خارجی اسرائیل. ایالات متحده از سال ۱۹۸۲ به بعد، ۳۲ قطعنامه شورای امنیت را که به انتقاد از اسرائیل پرداخته بود وتو کرده است یعنی بیش از کل تعداد وتوهای که دیگر اعضای شورای امنیت از آن استفاده کرده‌اند. آمریکا حاضر نیست در اجرای قطعنامه های شورای امنیت نیز که خود مدعی حمایت از آنهاست اقدامی بکند. این قطعنامهها از اسرائیل میخواهند که از سرزمینهای اشغالی عقبنشینی کند.

در برابر این تبعیض فاحش هماکنون شاهد خشم و نفرت اعراب هستیم. کمتر کسیست که در خاورمیانه بین سیاستهای آمریکا و اسرائیل فرقی بگذارد. نباید هم بگذارند. وقتی تندروهای اسلامی حمایت آمریکا را از اسرائیل به عنوان نخستین دلیل نفرتشان از آمریکا مطرح میکنند، باید به حرفشان گوش دهیم. پیامدهای این رابطه يك طرفه در جنگ ویرانگری که در عراق جارست، در تنش روزافزون با ایران و در بحران انسانی و سیاسی در غزه ادامه دارد. در لبنان نیز وضع همین طور است و حزب الله خود را آماده جنگی دیگر با اسرائیل میکند که به گفته اغلب تحلیلگران خاورمیانه غیرقابل اجتناب است. سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه دچار آشفتگیست و این همه به خاطر رابطه خاصست که بین آمریکا و اسرائیل وجود دارد. انفجار يك کشمکش منطقه ای میتواند به يك کابوس با ابعادی فاجعه‌آمیز بینجامد.

فراوان بودند کسانی در وزارت خارجه آمریکا و نیز در بین طراحان سیاست خارجی، که فرارسیدن چنین وضعی را پیشبینی میکردند. تصمیم به گره زدن سرنوشت آمریکا در خاورمیانه با اسرائیل از همان ابتدای امر، به نظر جمعی از کارشناسان سیاست خارجی، از جمله ژرژ مارشال، وزیر خارجه پرزیدنت ترومن، مقبولیت عامه نداشت. آنها هشدار میدادند که این سیاست واکنش‌هایی در پی خواهد داشت.

آنها میدانستند که آمریکا به خاطر این تصمیم در این منطقه سرشار از ثروت نفتی بهای گزافی خواهد پرداخت و مترسیدند که این یکی از اشتباهات بزرگ استراتژیک دوره پس از جنگ جهانی باشد. حق با آنها بود. این تصمیم امنیت آمریکا و اسرائیل را به خطر انداخته و آتشی افروخته است که می تواند کل منطقه را دچار حریق سازد.

این اتحاد که در اصطلاح جغرافیایی (ژئوپلیتیک) معنای روشنی ندارد، اگر از دیدگاه سیاست داخلی در نظر گرفته شود معنا میدهد. لابی (گروه فشار) اسرائیل به نیروی مؤثری در نظام سیاسی آمریکا بدل شده است. هیچ کاندیدای مهم ریاست جمهوری، چه دموکرات و چه جمهوریخواه، جرأت ندارد از در مخالفت با آن درآید. این لابی توانست با موفقیت، کارشناسان عرب را که با مفهوم وحدت منافع آمریکا و اسرائیل مخالفت میکردند از وزارت خارجه پاکسازی کند. پشتیبانان اسرائیل صدها میلیون دلار به کاندیداهای سیاسی آمریکا که نظری مساعد درقبال اسرائیل داشتند کمک کردند. آنها کسانی را که از این هدف فاصله گرفتند، مثلاً پرزیدنت بوش اول را، برحمانه تنبیه کردند، زیرا میگفتند که وی به حد کافی در دفاع از اسرائیل جدی نبوده است. این درسی بود که کاخ سفید دوره بوش دوم آن را فراموش نکرد. بوش پسر نمخواست که فقط يك دوره رئیس جمهور باشد، مثل پدرش.

اسرائیل از سقوط صدام حسین دفاع کرد و هماکنون از حمله به ایران دفاع میکند تا از دستیابی این کشور به سلاح هسته ای جلوگیری کند. دخالت مستقیم اسرائیل در عملیات نظامی آمریکا در خاورمیانه غیرممکن است چون میتواند باعث وقوع جنگ بین دولتهای عرب و اسرائیل شود. ایالات متحده که در طول جنگ سرد از مداخله نظامی مستقیم در منطقه اجتناب کرد، هماکنون فرمان مستقیم اسرائیل را به اجرا میگذارد درحالی که اسرائیل کنار گود به نظاره ایستاده است. در جریان جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ اسرائیل ناظر بود همان گونه که اکنون در جنگ با عراق.

پرزیدنت بوش که با کاهش حمایت از جنگ در عراق روبروست علناً اسرائیل را به عنوان یک سرمشق سر دست گرفته تا نشان دهد که مایل است عراق به چه صورتی درآید. تصور کنید که چنین فکری چه انعکاسی در کوچه و خیابان کشورهای عربی پیدا میکند. آنها اسرائیل را همان گونه منگردند که الجزایرها در جنگ آزادیبخش، فرانسویهای استعمارگر را منگریستند.

بوش اخیراً گفته است: «در اسرائیل سالهاست که تروریستها در عملیات انتحارشان جان انسانهای بیگناه را میگیرند. تفاوت اینجاست که اسرائیل یک دموکراسست که به وظیفه خود عمل میکند و هیچ ممنوعیتی برای آنکه مسؤولیتهايش را برعهده گیرد وجود ندارد. این نمونهاست خوب از موفقیتی که ما برای عراق در نظر داریم.»

آمریکاییها هرچه بیشتر در جهان منزوی میشوند و دشنام میشوند. آنها نسبت به تقصیر خود در دچار شدن به انزوا همچنان از نعمت جهل برخوردارند. دستگاههای تبلیغاتی آمریکا سایر مردم جهان را نامعقول میخوانند و به آمریکاییها اطمینان میدهند که اسرائیل درکنار ماست.

اسرائیل از دولت خود که مبنی بر تبعیض نژادست پاداشهای اقتصادی و نیز سیاسی میبرد. در این بازار «جامعه بسته» (\*\*\*) اسرائیل به فروش سیستمها و تکنیکهایی دست زده است که به ملت امکان میدهد از پس تروریسم برآید. اسرائیل در ۲۰۰۶ معادل ۳ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار فرآورده های دفاعی صادر کرده است یعنی یک میلیارد دلار بیش از کمک نظامی که از آمریکا دریافت کرده است. اسرائیل به چهارمین قدرت بزرگ فروشنده اسلحه ارتقاء یافته است. بخش مهمی از این رشد ناشی از فروش سلاحهایست که ویژه بهاصطلاح امنیت داخلست.

همانطور که ناعومی کلاین در مجله نیشن نوشته است: «فرآورده ها و خدمات کلیدی عبارت است از نردهها و حصارهای مجهز به بالاترین دستگاههای الکترونیکی، هواپیماهای تجسسی بدون سرنشین، شناسایی بیومتریک، دستگاههای کنترل سمعی و بصری، سیستمهای ردیابی هویت مسافران شرکتهای هوایی، و سیستمهای بازجویی زندانیان، بهویژه ابزار و فنونی که اسرائیل آنها را برای زندانی کردن [افراد] در سرزمینهای اشغالی به کار برده است. به همین علت است که آشوب در غزه و دیگر نواحی منطقه اصل ماجرا را که در تلاقی است تهدید نمکند، بلکه ممکن است آن را عملاً تقویت نماید. اسرائیل آموخته است که چگونه جنگ بی پایان را به یک علامت تجاری و کسب ثروت تبدیل کند، ریشه کن شدهها را به بیرون پرتاب کند و به اشغال و محاصره فلسطینها بپردازد، یعنی که نیم قرن است پیشقراول «جنگ فراگیر علیه تروریسم» بوده است. ایالات متحده دست کم به طور رسمی از اشغال پشتیبانی نمکند و خواستار برپایی یک دولت فلسطینی قابل دوام است. آمریکا یک بازیگر در عرصه جهانی ست با منافعی که فراتر از مرزهای خاورمیانه گسترش مییابد و این معادله هم که دشمنان اسرائیل دشمنان ما هستند به این سادگها نیست.

جانمیرشایمر و استفنوالد در نشریه بررسی کتاب لندن (London Review of Books) منویسند: «تروریسم یک دشمن منحصر به فرد نیست، بلکه تاکتیکی ست که مجموعه ای از گروههای سیاسی آن را به کار میگیرند. سازمانهای تروریستی که اسرائیل را تهدید میکنند آمریکا را تهدید نمی کنند، مگر زمانی که علیه آنان دست به اقدامی بزند (مانند سال ۱۹۸۲ در لبنان). علاوه بر این، تروریسم فلسطینی خشونتی تصادفی و بههدف که مستقیماً علیه اسرائیل یا «غرب» باشد نیست، بلکه عمدتاً پاسخی ست به کارزار مداوم اسرائیل برای مستعمره کردن ساحل غربی و نوار غزه. نکته مهمتر اینکه گفتن این حرف که تهدید تروریستی مشترک باعث اتحاد آمریکا و اسرائیل است، ما را به رابطه آنان در گذشته که علت این وضع است متوجه مسازد و آن اینکه مسأله تروریسم تا حد زیادی معلول اتحاد تنگاتنگ بین آمریکا و اسرائیل است نه برعکس.»

سیاست خاورمیانههای ایالات متحده توسط کسانی طرحریزی میشود که با لابی اسرائیل روابطی تنگاتنگ دارند. این لابی کسانی را که میکوشند در برابر موضعگیریهای ویرانگر اسرائیل بایستند مانند وزیر خارجه سابق، کولین پاول، آنان را بیرحمانه سر جای خود منشانند. این اتحاد بین آمریکا و اسرائیل در دوره کلینتون هم وجود داشت با صف طولانی کارشناسان خاورمیانههاش، از جمله دنیسرس هماهنگ کننده سیاست آمریکا در این منطقه و مارتین ایندیک قائم مقام پیشین مدیر کمیته روابط عمومی آمریکا-اسرائیل، یعنی آپیک

(AIPAC)، یکی از پرنفوذترین لابی‌های اسرائیل در واشنگتن. اما دست کم کسانی مانند ایندیک و رس آدمهای معقولی هستند و میخواهند یک دولت فلسطینی را، هرچند غیرقابل دوام باشد، تا آنجا که برای اسرائیل پذیرفتنیست در مد نظر قرار دهند. دولت بوش به راستترین جناح لابی اسرائیل روی آورد، یعنی به آنها که نه سر سوزنی همدردی با فلسطینیها دارند و نه تحمل یک کلمه در انتقاد از اسرائیل. این کارشناسان جدید خاورمیانه عبارتند از: الیوت‌آبرامز، جانپولتون، دوگلاسفیث و المویس لیبی باعتبار شده (مشهور به «اسکوتر» یعنی روروك)، ریچاردپرل، پلوفویتز، و داویدورمسیر.

واشنگتن یک بار درخواست جلوی اسرائیل را بگیرد و با مداخله اش از برخی اقدامات افراطی اسرائیل در نقض حقوق بشر مانع شد. در عین حال، همین دولت آمریکا هر اقدام ویرانگرانه اسرائیل را تأیید کرده از کشیدن دیوار امنیتی در ساحل غربی گرفته تا محاصره کامل غزه و از برانگیختن یک بحران انسانی تا تجاوز مصیبتبار به لبنان و انباشتن آن از بمب.

تلاشهای معدود و نیمیند کاخ سفید بوش در انتقاد از اقدامات اسرائیل، همه به عقب‌نشینیهای شتابزده و خجالتبار در برابر فشارهای اسرائیل انجامیده است. وقتی نیروهای دفاعی اسرائیل [منظور ارتش است] در آوریل ۲۰۰۲ ساحل غربی را دوباره اشغال کردند پرزیدنت بوش به شارون نخست وزیر اسرائیل تلفن کرد و خواستار «متوقف کردن هجوم و شروع عقب نشینی» شد. اما اسرائیل هرگز چنین نکرد. پس از یک هفته اعمال فشار از طرف لابی اسرائیل و متحدان آن در کنگره آمریکا (که تقریباً همه نمایندگان را دربر میگیرد) بوش تسلیم شد و شارون را «مرد صلح» نامید: این لحظه ای خفتبار برای آمریکا بود و نشانه ای آشکار از اینکه چه کسی سر نخ را در دست دارد.

دلایل متعددی برای جنگ در عراق وجود داشت. خواست آمریکا جهت کنترل منابع نفتی، باور آمریکا به اینکه میتواند حکومت‌های دستنشاندهای در منطقه بکارد و ترسی واقعی، هرچند نابجا، از صدام حسین؛ اینها همه در فاجعه کنونی نقش داشته اند. اما آنچه شدیداً به این اقدام شکل بخشیده این مفهوم است که هرچه برای اسرائیل خوب است برای آمریکا هم خوب است. اسرائیل خواهان یک عراق خنثی شده بود. نیروهای اطلاعاتی اسرائیلی برای آنکه قضایا به جنگ منتهی شود درباره سلاحهای کشتار جمعی مورد ادعایشان اطلاعات غلط به آمریکا دادند و هنگامی که بغداد در آوریل ۲۰۰۳ اشغال شد، دولت اسرائیل فوراً شروع کرد به هل دادن آمریکا به سمت حمله به سوریه. اما این میل شدید به حمله کم کم فرونشست، تا حد زیادی، به این دلیل که آمریکایی‌ها به حد کافی نیرو ندارند تا عراق را محکم نگه دارند تا چه رسد به اینکه کشور جدیدی را اشغال کنند.

اسرائیل در حال حاضر از طریق لابیهای خود به ایالات متحده فشار مآورد که به ایران حمله هوایی کند به رغم آنکه خود در لبنان با شکست مفتضحانه روبرو شده است. تصمیم قاطع اسرائیل دائر بر اعمال زور جهت ممانعت از ایران در دستیابی به سلاح هستهای، این احتمال را به وجود مآورد که قبل از پایان دوره کنونی بوش چنین حملهای رخ دهد. کوششهایی که برای متوقف کردن فعالیت اتمی ایران از طریق دیپلماتیک صورت گرفته به شکست انجامیده است. هیچ اهمیتی ندارد که ایران برای آمریکا تهدیدی محسوب نمیشود، حتی هیچ اهمیتی ندارد که ایران برای اسرائیل هم، که چند صد سلاح اتمی در زرادخانه خود دارد، تهدیدی به شمار نمرود. آنچه مهم است این است که اسرائیل نخواهد سلطه نظامی کامل بر سراسر خاورمیانه داشته باشد.

اتحاد بین اسرائیل و ایالات متحده پس از ۵۰ سال به دخالت مستقیم نظامی آمریکا در خاورمیانه انجامیده است. این دخالت که منافع آمریکا را تقویت نمکند کابوسی ژئوپولیتیک را افسار گسیخته رها میکند. سربازان و نیروهای دریایی آمریکا دسته دسته در جنگی بیهوده نابود میشوند. عجز آمریکا در برابر فشارهای اسرائیل به بیشترین حد رسیده است. کاخ سفید و کنگره، شاید برای نخستین بار، به صورت دنباله‌ای منافع اسرائیل درآمده اند. در ایالات متحده دیگر بحثی در کار نیست. همه نامزدهای ریاست جمهوری آمریکا به «بله قربان گوی» اسرائیل بدل شده اند به استثنای دنیس کوسینچ [سناتور و یکی از کاندیداهای حزب دمکرات آمریکا در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸]. کسانی که در برابر اسرائیل بایستند تاوانی سخت باید بپردازند.

این وضعیت بدین معناست که هیچ راه مسالمت‌آمیزی برای کشمکش فلسطیناسرائیل وجود ندارد؛ بدین معناست که درگیری بین تروریسم اسلامی از یک طرف و ایالات متحده و اسرائیل از طرف دیگر، افزایش خواهد

یافت؛ بدین معناست که قدرت آمریکا و حیثیت آن در سرراشیب و انحطاطی غیرقابل برگشت افتاده است و مترسم که به معنای پایان نهائی تجربه یهودیت در خاورمیانه نیز باشد.

تضعیف ایالات متحده از نظر اقتصادی و نظامی باعث بروز مراکز نوینی از قدرت میشود. اقتصاد آمریکا که در نتیجه جنگ عراق به نحوی بد اداره شده و به تحلیل رفته است، هرچه بیشتر به واردات چین و به مقادیر عظیم اوراق قرضه آمریکائی که در دست چینهاست وابسته میشود. چین ۸۲۵ میلیارد دلار ذخیره ارزی در اختیار دارد. اگر پکن تصمیم بگیرد رشته پیوند خود را با بازار اوراق قرضه ایالات متحده، حتی با بخشی از آن، بگسلد باعث سقوط آزاد دلار خواهد شد و به سقوط بازار املاک و مستغلات ۷ تریلیونی آمریکا خواهد انجامید. بانکهای فراوان موجوار ورشکست خواهند شد و بیکاری عظیمی به بار خواهد آمد. وابستگی فزاینده آمریکا به چین باعث هجوم چینها برای اتحاد با کشورهای صادر کننده نفت مانند ایران، نیجریه، سودان و ونزوئلا شده است. چینها برای درگیری آشکار جهانی بر سر منابع که رو به کاهش اند خود را آماده میکنند.

آینده شومی در پیش است. نه تنها سیاست خارجی اسرائیل با منافع آمریکا خوانایی ندارد، بلکه به طور جدی بدان ضرر میزند. جنگ طلبی روزافزون در خاورمیانه، فراخوانهای حمله به ایران، فروپاشی پروژه امپراتوری آمریکا در عراق، همگی راه را برای رقیبان آمریکا باز گذاشته اند. چیزی که قبلاً وجود نداشت. به سود اسرائیل نیست که آتش يك کشمکش منطقی را روشن کند. به سود ما هم نیست. اما آنان که گردش چرخ امور را در دست دارند به نظر میرسند مصممند به نام آزادی و دمکراسی کشتی دولتی آمریکا را با سرعتی سرسامآور پیش چشم ما به صخره ها بکوبند.

ترجمه برای اندیشه و پیکار - ژوئیه ۲۰۰۸

منبع:

[http://www.truthdig.com/report/item//20070702\\_a\\_declaration\\_of\\_independence\\_from\\_israel](http://www.truthdig.com/report/item//20070702_a_declaration_of_independence_from_israel)

\* هر مایل دقیقاً ۱۶۰۹ متر است. (م)

\*\* منظور اراضی اشغال شده در سال ۱۹۶۷ است که خود ۲۲٪ یعنی حدوداً يك پنجم کل خاک فلسطین تاریخی ست. (م)  
\*\*\* منظور از gated communities شهرک های مسکونی بسته ای است که دائماً تحت حفاظت قرار دارد با شیوه ای از زندگی آرام، خوش و همسان برای ساکنین آن که مدلی ست از شهرهای خصوصی. در ایالات متحده از این گونه جامعه ها و شهرهای بسته فراوان وجود دارد. (م)

– کریس هجس نویسنده کتابی ست تحت عنوان: «جنگ نیرویی ست که به ما معنا میبخشد». War is the Force that Gives us meaning